

مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال دوازدهم، شماره‌ی چهل و هفتم، بهار ۱۴۰۰، صص ۱۶۱-۱۹۲
(مقاله علمی - پژوهشی)

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و حنبلی) بر افول نظامیه‌ی بغداد

جمیله یوسفی^۱، حسینعلی بیات^۲

چکیده

گسترش زنجیره‌وار نظامیه‌ها در قلمرو سلجوقی، با تأکید بر آموزه‌های مذهب شافعی و کلام اشعری و اصرار بر تربیت کادر اجرایی، این سلسله مدارس را در تاریخ میانه‌ی ایران متمایز کرده است. نظامیه‌ی بغداد که به منظور تأثیر در امور سیاسی و مذهبی تأسیس شده بود، اهدافی چون کسب مشروعیت برای سلجوقیان و محدود ساختن فعالیت مخالفانی چون حنبلیان را که عامه‌ی جمعیت بغداد را تشکیل می‌دادند، دنبال می‌کرد، اما در آغاز امر بر مناقشات مذهبی دامن زد و در ادامه، موقعیت این نظامیه با اقدام کنشگران سیاسی چون سلاطین سلجوقی و امیران نظامی با تأسیس مدارس برای برجسته کردن مذهب حنفی و طرد شافعیان و اشعریان و از طرفی اقدام خلیفه در جذب یا طرد مدرسان، ایجاد تنگناهای مالی برای مخالفان و حمایت از جریان مدرسه‌سازی حنبلیان، به چالش جدی دچار شد و افول آن تا جایی پیش رفت که حرکت ناگزیر برخی مدرسان را به سوی غرب قلمرو سلجوقیان در پی داشت. نگارندگان این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی روند شکل‌گیری و عوامل سیاسی و اقتصادی مؤثر بر افول مدرسه‌ی نظامیه بغداد را مورد بررسی قرار داده‌اند.

واژه‌های کلیدی: نظامیه‌ی بغداد، مدارس حنفی و حنبلی، سلاطین سلجوقی، خلفای بغداد

۱. دکترای تاریخ دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول) yousefi109050@gmail.com

۲. استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه آیت‌الله بروجردی bayat_149@yahoo.com

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۵/۳ - تاریخ تأیید ۱۴۰۰/۶/۳۰

مقدمه

ساخت مدارس علمی و مذهبی در دوره‌ی پیشامدرن، به علت تمرکز قدرت و ثروت نزد مردان حکومت، بیشتر به همت و یاری آنها انجام شد. گرچه تأسیس مدارس نظامیه، اولین مدارس جهان اسلام، به دست مردان سیاست انجام نشد (کردعلی، ۱۴۰۳: ۶۶/۶)، نخستین مدرسی بود که سلسله‌وار با حمایت حکومت و صرف اموال فراوان در قلمرو امپراتوری تأسیس شد. هدف از این مدارس که تداوم حیات آن با برقراری موقوفاتی فراوان میسر شد، تبلیغ مذهب شافعی و کلام اشعری و مقابله با رشد و تبلیغ اسماعیلیه و ایجاد وحدت رویه بود.

نظامیه‌ی بغداد از جمله مهم‌ترین این مدارس بود که در مرکز حکومت جهان اسلام تأسیس شد و کنترل امور سیاسی و مذهبی بغداد را هر چه بیشتر در اختیار سلجوقیان قرار داد. حکومت با بهره‌مندی از بزرگ‌ترین مدرسان و عالمان، از قوه‌ی مشروعیت‌بخشی آنها بهره برد و با حمایت سیاسی و مالی از آنان، رابطه‌ی دو جانبه‌ای را رقم زد. انتظار می‌رفت با وجود همراهی خلفا، با گذشت زمان موقعیت نظامیه تثبیت و تقویت شود، اما جایگاه این مدرسه از بدو امر با دامن‌زدن به منازعات مذهبی متزلزل شد. در دوره‌ی انحطاط سلجوقیان، با تقابل خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی، مدرسه‌ی نظامیه با رکود جدی مواجه شد که مهاجرت مدرسان و فقهای آن را به ویژه به سوی سرزمین‌های غربی - حکومت زنگیان و ایوبیان - در پی داشت. چنین سرانجامی این پرسش را در ذهن هر جست‌وجوگری برمی‌انگیزد که کنش سیاسی این دو گروه (سلاجقه و خلفا) چه تأثیری بر افول نظامیه‌ی بغداد داشت؟

گرچه در منابع قرن سوم و چهارم داده‌هایی در باب فعالیت مدارس یافت می‌شود، نمی‌توان همچون دوره‌ی سلجوقی نقش آنها را در سوگیری‌های سیاسی حکومت برجسته کرد. حکومت سلجوقی در آغاز با تحدید اشعریان و شافعیان، تعادل مذهبی را به نفع حنفیان بر هم زد. عمیدالملک کندی، وزیر سلطان طغرل طی سال‌های (۴۴۵-۴۵۶ق)، فرمان لعن اشاعره را بر منابر صادر کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۵۸/۸؛ ابن‌کنیر، ۱۹۸۶:

| تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۶۳

۶۴/۱۲) و با تأثیر نفوذ او، طغرل در پی تضعیف شافعیان و اشاعره برآمد (سبکی، بی‌تا: ۳۷۴/۳-۵؛ ابن‌فندق، بی‌تا: ۱۹۴). او همراه با برادرش چغری‌بیگ، مدارس را برای تقویت حنفیان و کسب مشروعیت راه‌اندازی (ناصرخسرو، بی‌تا: ۴؛ نسفی، ۱۳۷۸: ۵۷۸) و فرمان‌دستگیری برخی رؤسای متکلمان اشعری را صادر کرد (سبکی، همان: ۳۹۰/۳). این امر برخی علما را به بغداد روانه کرد و تمهیدی برای رویدادهای سیاسی بعدی شد.

روی کار آمدن نظام‌الملک و ایجاد نظامیه اوضاع را به گونه‌ای دیگر پیش برد. از دیدگاه خواجه، بیگانگی حاکمان سلجوقی با فرهنگ سرزمین جدید و ناتوانی آنها برای اداره‌ی حکومت، کمبود نیروهای آموزش‌دیده‌ی دیوانی و تبلیغات رو به رشد اسماعیلیان، وجود مدارس را برای آموزش‌های مدون تحت یک ایدئولوژی واحد - مذهب شافعی و کلام اشعری - با یک مدیریت متمرکز می‌طلبید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۷/۵). مکدیسی این مدارس را دانشگاه حقوق و شریعت می‌نامد که نسبت به گذشته تغییر کاربری دادند و دیگر صرفاً مکانی برای آموزش حدیث و تعلیم سنت‌ها نبود (Makdisi, 1961: 10-12) بلکه در پی تثبیت ایدئولوژی قدرت بود (Makdisi: 155). بخشی از آموزش ابتدایی که پیش از این در مساجد انجام می‌شد، در این زمان به نفع تدریس علوم نظامیه‌ی تغییر کرد (Pedersen: 1960). حتی برخی مشاهد نیز در آموزش نقش مدرسه یافتند و به ندرت در مسجدی چون مسجد ابوبکر خیاط، فقط علوم قرآنی و حدیث تدریس می‌شد (Makdisi: 10-11).

نورالله کسائی در کتاب *مدارس نظامیه*، در باب علل تشکیل مدرسه‌ی نظامیه بغداد، معرفی مدرسان و دانشجویان آن و تأثیرش در منازعات مذهبی مطالب ارزنده‌ای نوشته است. این اثر با کتاب *دانشگاه‌های بزرگ اسلامی* اثر عبدالرحیم غنیمه شباهت‌های فراوانی دارد. کسائی در مقاله‌ی دیگری با عنوان «از نظامیه تا مستنصریه»، به معرفی مدارس مذهبی این دوره و دانش‌آموختگان آن پرداخته است. مقالات دیگری چون «نظامیه در عهد نظام‌الملک» از حسین آلیاری، «مدارس نظامیه نخستین مدارس جهان اسلام» از مرتضی موسوی و مقاله «نفوذ آموزش‌های شیعی عصر بویهی به وسیله سلجوقیان» از محمدرضا شهیدی نیز مباحثی را درباره‌ی علل تأسیس نظامیه و اهمیت و محاسن و معایب

آن بیان کرده‌اند.

آنچه که این مقاله را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند؛ تمرکز بیشتر بر مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد و برجسته کردن نقش اقتصاد و منفعت‌طلبی کنشگران در فرآیند تأسیس تا افول این مدرسه و نیز جست‌وجو در منابع دست اول عربی و به طور مشخص کتاب المنتظم است که داده‌های ناب و ارزشمندی را در باره‌ی نظامیه‌ی بغداد به دست داده است. این جوزی، ضمن اشاره‌ی مختصر به تأثیر نظامیه‌ی بغداد در شکل‌گیری رابطه‌ی دوجانبه میان حکومت و مدرسان، به طور مجزا به آثار سوء این مدرسه در بعد اقتصادی و سیاسی می‌پردازد و تأثیر تقابل سلاجقه و خلفا را بر تضعیف مدرسه- از طریق حمایت سلجوقیان از جریان مدرسه‌سازی حنفیان در قلمرو ایران و حمایت خلفا از تأسیس مدارس حنبلیان در قلمرو عراق- بررسی می‌کند و نتیجه می‌گیرد کاهش حمایت مالی و سیاسی این کنشگران از نظامیه و مدرسان آن، موجبات افول آن را فراهم کرد.

آثار سوء تشکیل نظامیه

۱. بازدهی اندک نظامیه و ترویج دنیاطلبی در میان برخی دانشجویان و مدرسان
ایجاد نظامیه‌ی بغداد و تداوم کارکرد آن هزینه بسیاری می‌طلبید. خواجه در سال ۴۵۷ق ساخت مدرسه را با ویران کردن خانه‌های ساحلی در مشرعه‌ی زوایا، فرضه، باب‌الشعیر و درب زعفرانی آغاز کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۵۹/۹). غضبی بودن زمین مدرسه موجب شد ابواسحاق شیرازی در ابتدا از پذیرش تدریس سرباز بزند و هرچند بعدها بر کرسی تدریس نشست، از خواندن نماز در آنجا امتناع می‌کرد (همان). البته بنا به روایتی اکراه و نارضایتی مالکان در فروش خانه‌ها چنین تصویری را ایجاد کرده بود (ابن‌کثیر، ۱۹۸۶: ۹۶/۱۲).
خواجه با استفاده از موقوفات چرخه اقتصادی مدرسه را به حرکت درآورد. او سالانه ۲۰۰ هزار گُر غله و ۱۸ هزار دینار وقف نظامیه کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۶۴۶/۹). به فقیهان، صوفیان و قاریان، سالانه ۳۰۰ هزار دینار می‌پرداخت (حسینی، ۱۳۸۰: ۹۹). به برخی متصوفه نیز گاهی تا ۸۰ هزار دینار می‌داد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۶۴۵/۹). علاوه بر مستمری

بسیار برای مدرسان، واعظان، علما و قاریان، برای مستمری دانشجویان نیز روزانه چهار رطل نان (همان: ۴۶۸/۹) در نظر گرفت و باقیمانده‌ی عواید مدرسه را میان دانشجویان نیازمند تقسیم کرد (ابن جبیر، بی‌تا: ۲۱۵-۱۶). گسترش موقوفات، ثروت زیادی را از خزانه‌ی حکومتی خارج می‌کرد و مانع هزینه‌کرد آن در بهره‌وری تولید می‌شد. متولیان وقف صرفاً باید عشر درآمد خود را می‌پرداختند و بازرسان مالیاتی نمی‌توانستند در این اموال مداخله کنند (ماوردی، ۱۳۸۲: ۲۳۶) بنابراین مجال هزینه‌کرد اوقاف به میل علما و در جهت اهداف آنها فراهم می‌شد. ارسال پیغام ابوسعید ابوالخیر به ابوالقاسم قشیری نیز از این رو بود که «اوقاف در دست داری و تصرف میکنی! می‌باید که دست از تصرف باز داری!» (محمدبن منور، ۱۳۷۳: ۲۸۰). این امر به ویژه در هنگام نابسامانی حکومت، می‌توانست متولیان را از توان اقتصادی دوچندانی برای کسب مناصب یا مداخله در منازعات سیاسی و مذهبی بهره‌مند کند.

محصلان مدرسه در هدف تحصیل علم یا درآمد ناشی از تدریس به دو دسته تقسیم می‌شدند: نخست، گروهی که صرفاً برای آموزش علم به مدارس می‌رفتند و پیش از آغاز تحصیل یا هم‌زمان با آن شغل و درآمد داشتند. از آن جمله ابوبکر العثی بود که برای تأمین معاش هر بار بخشی از ارث پدری را خرج می‌کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۱۰۱). ابوالقاسم سمرقندی (همان، ۳۳۴/۹) و ابوالمعالی الکتبی (همان: ۵۱۱/۱۰) راویان حدیث، به کار خرید و فروش کتاب مشغول بودند. ابوعبدالله راوی حدیث، از خیاطی کسب روزی می‌کرد (همان: ۳۴۱/۹). اباعلی مغربی با روزمزدی، روزانه دو نان به دست می‌آورد (همان، ۱۱۷/۹) و ابوتام بن ابی‌العز معروف به ابن‌الخضر (همان، ۳۷۶)، ابوالفتح ارستانی جوهری واعظ (همان، ۵۳۰) و ابوالمعالی بزاز نیز به تجارت مشغول بودند (همان، ۳۵۲). گروه دیگر از محصلان برای کسب درآمد و ارتزاق در پی مناصبی چون قضاوت، تدریس، وعظ، و یا برگزاری نماز در مساجد بودند؛ چنانچه یحیی بن ربیع با تدریس در نظامیه از رفاه و وسعت معیشت برخوردار شد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۶/۴۳-۲۳۵). فقر و نداری محمدبن‌هبه‌الله را به تدریس در نظامیه کشاند (همان، ۸۳/۴۶). گاه نیز رسیدن به مناصب دیوانی آنها را به

سوی این مدرسه سوق می داد، چنانچه باقلاوی که حدیث نقل می کرد، بر منصب نظارت بر خزانه‌ی غلات تکیه زد (همان، ۸۳/۱۴). ابوالعباس الحویزی فارغ‌التحصیل نظامیه، عامل نهرالملک شد، درحالی‌که از او ظلم بسیار ظاهر شد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۳۷/۳۸؛ یاقوت، ۱۹۹۵: ۳۲۷/۲). محمدبن سلیمان موصلی متولی قضای بغداد و ناظر بر اوقاف نظامیه شد، درحالی‌که با سرودن اشعار بی‌فایده‌ای در باب شراب به شاعر ابوالسکر مشهور شده بود (ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۸۸/۳۲). عبدالملک کیه‌راسی مدرس نظامیه، به رغم پدرش علاقه‌ای به علم نداشت، به مشاغل دیوانی روی آورد و حاجب باب‌النوی و ناظر بر مظالم شد (خطیب‌بغدادی، ۱۴۱۷: ۶۳/۱۶). جعفر بن مکی خازن نظامیه هم به مقام حاجبی باب‌المراتب رسید (ذهبی، ۱۹۹۳: ۳۹/۴۶).

دریافت مستمری از حکومت آثار سوئی به دنبال داشت:

۱. دنیاطلبی برخی عالمان؛ کسب موقعیت و منزلت اجتماعی با تدریس در نظامیه برای برخی چون ابومحمد طبری چنان مهم بود که اموال بسیاری هزینه کرد و رشوه‌ی فراوانی داد، چنان‌که با آن پول می‌توانست مدرسه‌ای بسازد (همان، ۲۴۵/۳۶). ابوطاهر اصفهانی معروف به ابن‌علک نیز چنان به دنیا دل بست که گویی هیچ کس چون او دنیا را دوست نداشت (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۵۸/۹-۹؛ یاقوت، ۱۹۹۵: ۱۷۹/۳؛ سبکی، ۱۰۱/۵) او چنان درآمدی داشت که حتی به یکی از امیران ۵۰ هزار دینار وام داد. بسطامی شیخ رباط نیز که در تابستان و زمستان لباس پشم می‌پوشید، چهار هزار دینار مدفون شده را به ارث گذاشت (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۴۸/۱۰).

۲. تغییر مذهب؛ برخی عالمان به منظور تدریس در نظامیه بود؛ با توجه به شرط واقف نظامیه‌ی مبنی بر شافعی بودن کارکنان آن، برخی مدرسان و علما جاه‌طلب برای کسب کرسی تدریس و یا دریافت مقرری در پی تغییر مذهب برآمدند. احمد بن برهان معروف به ابن‌حمّامی، ابن‌حسّر السّلامی، ابوالحسن علی‌الثعلبی و ابوبکر بغدادی معروف به ابن‌الجیبیر که حنبلی بودند (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۲۰/۹؛ ابن‌کثیر، ۱۹۸۶: ۱۵۸/۱۳، ۱۴۰-۴۱؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۵/۴۶-۴۱۴) و ابومظفر سمعانی واعظ حنفی، از کسانی بودند که برای

| تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۶۷

تدریس در نظامیه به مذهب شافعی گرویدند (تتوی، ۱۳۸۲: ۲۵۸۵). قاضی ابوالعالی ملقب به شیدله که شافعی مذهب بود برای حفظ موقعیت خود به اشعری‌گری تظاهر کرد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۸۵/۳۱). ابوزکریا العمرانی یمنی که آشناترین مردم به نوشته‌های ابواسحاق شیرازی و در اصول حنبلی مذهب بود، در فروع به شافعی گرایید (ابن‌العماد، ۱۹۸۶: ۱۰-۳۰۹/۶) و فخرالدین رازی با گرایش به کلام اشعری، خواجه‌ی انتقالی نامیده شد (رازی، ۱۳۵۸: ۶۰۶، ۱۷۴). فصیحی استرآبادی شیعی نیز برای تدریس در نظامیه، مذهب خود را پنهان کرد و پس از اخراج، در تأمین نان روزانه و مسکن اجاره‌ای درماند (یاقوت، ۱۹۲۸ م: ۴۱۵/۵). وجیه ابوبکر معروف به ابن‌دهان ضریر نحوی نیز که در ابتدا حنبلی بود، حنفی شد و سرانجام برای تدریس در نظامیه به شافعی گرایید (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۳۱۲/۱۲؛ ابن‌العماد، ۱۹۸۶: ۵۶۵/۶).

خواجه، تولید مدرسه را با شروطی به خود و فرزندان‌ش اختصاص داده بود (ابن‌جبیر، بی‌تا: ۱۶-۲۱۵) و با وقف این امکانات برای شافعیان، متولیان، مدرسان، وعاظ و مدیران شافعی را تقویت کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۸۲/۹)، بنابراین موجبات نارضایتی و ناراحتی گروه‌های مذهبی به ویژه حنبلیان را که غالب جمعیت بغداد بودند و واکنش تند علمای حنابله و موضع‌گیری آنان را برمی‌انگیخت، چرا که نمی‌توانستند از امکانات رفاهی و مالی دولتی - مگر به شرط شافعی بودن یا شافعی شدن - بهره‌مند شوند. ابوالبرکات تکریتی، به ضریر نحوی طعنه زد که دین شافعی را به دلیل تدین انتخاب نکرده، بلکه تمایل او از روی هوا و هوس و برای یافتن آب‌شخور بوده است (ابن‌اثیر: ۱۳۸۵: ۳۱۲/۱۲).

۳. محدودیت آزادی بیان علما؛ وابستگی علما و مدرسان به حکومت، مجال حقیقت‌طلبی آنها را تنگ می‌کرد و گستره‌ی عملکرد آنها را صرفاً در جهت تأمین اغراض حکومت قرار می‌داد. وقتی که به سال ۴۸۶ق، اردشیر بن منصور - که غزالی و برخی بزرگان مستمعین مجلس وعظ او بودند - وام‌گیری را «ربا» خواند و از آن نهی کرد، بلافاصله از بغداد بیرون رانده شد (ابن‌کثیر، ۱۹۸۶: ۱۶۴/۱۲)، چرا که احتمالاً اعلام حرمت وام منافع برخی کارگزاران را به خطر می‌انداخت. حکایت رفتن ظهیرالدین از نوادگان ابوالقاسم

قشیری به لشکرگاه برای ادای وام خود که به جهت مشایخ صوفیه دریافت کرده بود، بر رابطه‌ی دو جانبه میان حکومت و علما صحه می‌گذارد و اینکه ابوسعید ابوالخیر او را در خوابی نمادین از آن نهی کرده بود (محمدبن‌منور، ۱۳۷۶: ۳۷۶)، بر ساخته‌ی تخیل کسان است که این روابط را بر نمی‌تافتند.

۲. تشدید منازعات مذهبی

برای بررسی وضعیت مذاهب در دوره‌ی سلجوقی، باید در تاریخ گامی به عقب برداریم. در قرن چهارم هجری قمری، شافعیان و اشعریان بیش از گذشته با مخالفت حنابله متعصب روبه‌رو شدند (ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۳/۵۹۰)، خلیفه‌الراضی ناگزیر حنابله را از اجتماعات بازداشت، اما با تداوم آزار شافعیان و اشعریان، خلیفه‌القادر با صدور عقیده‌نامه‌ای، حنبلیان را به دلیل باور به تشبیه و شیعیان را به علت گرایش به اعتزال طرد کرد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۸/۱۱۰؛ سبکی: ۴/۵-۶) و کاهش قدرت حنابله را موجب شد (مقدسی، ۱۴۱۱: ۹۶). با قدرت‌گیری شیعیان در دوره‌ی آل بویه، اختلافات میان حنبلیان و اشعریان کم شد (همان: ۱۲۶) تا در مقابل شیعیان که بیش از همه به آنها دشمنی می‌ورزیدند، صف‌آرایی کنند، بنابراین مناقشات شیعیان و سنیان، به پریسامدترین مجادلات مذهبی عصر بویه تبدیل شد. در زمان تأسیس سلسله‌ی سلجوقی، اختلاف میان این دو فرقه به پشتوانه‌ی بساسیری - فرمانده‌ی نظامی بغداد- تداوم یافت، اما با شکست او از طغرل سلجوقی از شدت مناقشات کاسته شد و با تأسیس نظامیه‌ی بغداد و رشد شافعی‌گری و اشعری‌گری، حنبلیان به حاشیه رانده شدند و به زودی آتش منازعات با شاخص دیگری میان شافعیان و حنبلیان برپا شد. واکنش خلیفه و وزیرش که اکنون با تضعیف مهم‌ترین حامیانشان حنابله - موقعیت خود را متزلزل می‌دیدند، هرچه بیشتر بر منازعات دامن زد و در پایان، سلجوقیان را از حمایت مشهورترین نظامیه‌ی خود در بغداد بازداشت. با مداخله‌ی خاندان حنبلی این جهیر که چند نسل آنها در مقام وزارت خلفا بودند، منازعات میان مذاهب جدی‌تر شد؛ چنان که در سال ۴۶۹ق، حنبلیان با حمایت این خاندان از ابونصر قشیری مدرس نظامیه،

| تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۶۹

خصومت ورزیدند، بازار مدرسه را غارت کردند و عده‌ای را کشتند. در نتیجه خواجه نظام‌الملک، وزیر را عزل کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۵۳۸/۹) خاندان ابن‌جهیر ناگزیر برای حفظ جایگاه خود فعالیت‌های حنبلیان را محدود کردند (همان: ۴۷۳)، اما پس از مرگ خواجه، منازعات این دو رقیب مذهبی با سخنرانی علمایی چون ابوالقاسم بکری، قونوی و اسفراینی شدت یافت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۰/۵۴۰، ۱۲۴؛ ابن‌کنیر، ۱۹۸۶: ۱۲/۱۷۳؛ ابن‌العماد، ۱۹۸۶: ۶/۳۷۰؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۵۱۴) و به یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف نظامیه تبدیل شد.

۳. به حاشیه‌راندن مدارس نظامیه با عملکرد سیاست‌مداران

۱. جنبش حنفی‌گری و تأسیس مدارس حنفی و تأثیر سوء آن بر حیات نظامیه‌ی بغداد
توفیق خواجه در ایجاد نظامیه و تربیت کارگزارانی تحت حمایت و نفوذ خود، حسادت دیگر کارگزاران و سیاستمداران رقیب را برانگیخت. چنانچه در سال ۴۸۰ق تاج‌الملک، مدرسه تاجیه را در بغداد بنا کرد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۹/۶۱۲) و ملک‌شاه نیز در اصفهان مدرسه‌ای برای دو مذهب شافعی و حنفی ساخت (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۸-۲۷۷). این مدارس نتوانستند با نظامیه و انحصار ایدئولوژیکی و نفوذ مدیریتی خواجه مقابله کنند. گرچه خواجه در پی پیوند میان نهاد سلطنت و خلافت بود، سلجوقیان از همان ابتدا با مداخله‌ی در عزل و نصب وزیران و خلفا، نظارت بر امور مالی و انتصاب شحنة‌ی بغداد، آنها را تحت نفوذ درآوردند، با وجود این، پس از مرگ محمود سلجوقی، روند قدرت‌گیری خلفا شدت یافت. سلاطین سلجوقی و مدرسان نظامیه، تداوم حیات خویش را در پیوستگی با هم می‌دیدند، اما عملکرد ناصواب سلجوقیان به مرور، برخی علمای شافعی و متکلمان اشعری را در سلک حامیان خلفا و سیاست‌های آنها درآورد (Hutesm, 1924).

با مرگ خواجه، رشته‌های پیوند میان سلجوقیان و شافعیان سست شد و نقش مشروعیت‌بخشی علمای نظامیه به مرور زمان در کشاکش قدرت رنگ باخت؛ چنان که در چالش خطبه‌خوانی به نام محمود هفت‌ساله، در حالی که غزالی بزرگترین فقیه حامی

سلاجقه و نام‌آورترین مدرس نظامیه، آن را نامشروع می‌دانست، مشطب بن محمد عالم حنفی حرف خود را به کرسی نشاند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۶۴۳/۹) و مجال خودنمایی امیران حنفی را با حمایت هم‌مسلمانان سلجوقی فراهم کرد. ابوالحسن کیه‌راسی از کبار علمای شافعی که از جانب برکیارق برای تدریس در نظامیه‌ی بغداد و تحکیم پایه‌های حکومت او آمده بود، با ورود ملک محمد به بغداد- در میانه‌ی جنگ با برکیارق- به اتهام باطنی‌گری دریند شد تا با این تصفیه‌حساب سیاسی، خطبه به نام محمد خوانده شود، اما اثبات بی‌گناهی او با شهادت خلیفه مستظهر و برخی علما، بر تضعیف تدریجی مبانی مشروعیت سلجوقیان مؤثر واقع شد؛ چنان که پس از مرگ برکیارق، کیه‌راسی در میانجی‌گری میان دو مدعی سلطنت، در جانب غربی بغداد به نام محمد و در جانب شرقی به نام ملک‌شاه فرزند برکیارق خطبه خواند (ذهبی: ۳۵،۶۵/۳۴؛ ابن‌العماد: ۶۴/۱۲). شادی سلطان محمد و دادن صدقه بعد از کشتار شافعیان و برجسته کردن نقش حنفیان با خطبه‌خوانی رکن‌الدین صاعدی از علمای حنفی در جامع اصفهان و همدان، گام مهم دیگری بود که ارتباط میان دو نهاد سلطنت و نظامیه را تضعیف کرد. این امر به دلیل افزایش مداخله‌ی رؤسای شافعی در سیاست و ایفای نقش آنان در تأیید اتهام باطنی‌گری سعدالملک آوی و قتل این وزیر شایسته، موجبات افسوس سلطان را برانگیخت (راوندی، ۱۳۶۳: ۱۸ و ۱۵۸)، اما فرصت پیوند میان عباسیان و علمای نظامیه را بیشتر کرد. ابیوردی، خازن کتابخانه‌ی نظامیه، دیگر قربانی حکومت محمد بود که برای رفع اتهام فاطمی‌گری ناگزیر نسب‌نامه‌ای برای خود ساخت، اما خلیفه مستظهر آن را نپذیرفت و در اصفهان با خوردن زهر کشته شد (یاقوت، ۱۹۹۵: ۲۷/۱).

ضرباهنگ گسیختن پیوندها به مرور شدت یافت. هنگامی که سلطان محمود، اسعد میهنی را به سال ۵۱۷ق برای تدریس و نظارت به نظامیه‌ی بغداد فرستاد، از آنجایی که به دلیل خشکسالی درآمد مدرسه کاهش یافته بود، میهنی با توافق احمد بن نظام‌الملک - متولی اوقاف و وزیر تازه معزول خلیفه - حقوق برخی فقها را قطع کرد، با اعتراض فقها، ناگزیر تدریس را رها کرد. مدرسان نظامیه که در دوران حیات خواجه صرفاً با اعمال نظر

| تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۷۱

او انتخاب می‌شدند، اکنون با مداخله‌ی خلیفه روبه‌رو شدند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۶۰۰/۹). بنابراین وقتی که احمد، نایبی را برای تدریس انتخاب کرد، ابن‌صدق، وزیر خلیفه در کشاکش قدرت‌نمایی وارد عمل شد و به گوشه‌نشینی احمد و نیابت دیگری امر داد (همان: ۱۹۹/۱۰؛ ابن‌اثیر: ۱۳۸۵: ۶۱۵/۱۰). گویی این وقایع دور از نظارت سلجوقیانی پیش می‌رفت که در پی مشروعیت‌طلبی در این مدارس بودند. در این میان محمود با فراموشی تدریجی نظامیه، چنان به تقویت حنفیان دل بست که برای آنها مدرسه‌ای با درآمد قابل توجه ۸۰ هزار دینار، در بغداد به پا کرد و چنان بر آن نظارت داشت که وقتی به سال ۵۲۳ق به او اطلاع دادند که یک‌دهم درآمد مدرسه اختلاس می‌شود، بلافاصله وکلای آن را بازخواست کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۹/۲۳۳). حمایت مالی محمود در شرایطی انجام می‌شد که او همواره با مشکلات مالی روبه‌رو بود و با دست‌اندازی ارکان دولت به خزانه و اقطاع ولایاتش، درآمد حکومت او «کمتر از مخارج برداشت محصول» شده بود و حتی برای پرداخت شهریه‌ی فقاعی، ناگزیر از فروش صندوق‌های خالی شد (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۵۶ و ۱۸۴). این امر اهمیت برپایی مدارس حنفی را برای سلاطین سلجوقی بیشتر می‌کرد. با افزایش فاصله میان سلجوقیان و علمای نظامیه، خلفای هم‌عصر مسعود (مسترشد، راشد و مقتفی) توانستند اندک اندک به آنها نزدیک شوند. مسترشد بر آن بود عظمت خلافت عباسی را احیاء کند و خود را موعودی می‌دانست که با تسخیر دنیا، گستره‌ی حکومت خود را تا چین خواهد رساند (عمادکاتب، ۱۳۷۵: ۳۰/۱). یکی از راه‌های نیل به این هدف، جذب شافعیان بود، پس میهنی و انباری مدرسان نظامیه را برانگیخت که به عنوان سفیر صلح، مانع از فساد و غارت مسعود و امیران سلجوقی در بغداد شوند (ابن‌اثیر: ۱۳۸۵: ۵۴۰/۱۰). او با حضور در مجلس وعظ اسفراینی این مقصود را دنبال می‌کرد (همان: ۶۰۵/۱۰). تهدید محاصره‌ی بغداد به دست مسعود، نقش علما را در سلب مشروعیت از مسعود جدی‌تر کرد. مسترشد برای عزل مسعود و جنگ با او از علما فتوا گرفت و با خطبه‌خوانی به نام سنجر و ملک شورشی داود، نام او را از خطبه انداخت. در نبرد پیش‌آمده، مسعود بیش از ۱۰ هزار قلنسوه و عمامه از لشکر مسترشد به غنیمت گرفت

(ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۲۷۲/۱۰) که گویای حضور قابل توجه علما در این جنگ بود و مسعود را ناگزیر از حذف علمای مخالف کرد، چرا که اکنون نه در جهت منافع سلجوقیان، بلکه همگام با خلفا در مقابل آنها ایستاده بودند. مسعود با توجه به آشوب‌ها و بی‌نظمی‌های اشعری متعصبی چون اسفراینی رئیس شافعیان بغداد، دستور داد نام اشعری را از سر در نظامیه بردارند (ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۲۵/۳۶). اسفراینی، ناچار در رباط خود به تدریس کلام اشعری پرداخت، اما با فتنه‌ی غزنوی حنفی مذهب مجالی فراهم شد که مسعود با حرکتی انفجاری، علیه نظامیه و علمای شافعی وارد عمل شود (بن‌داری، ۱۳۵۶: ۴۵۱-۴۵۰). مسعود در سال ۵۳۸ق با برکشیدن حسن بن ابی‌بکر نیشابوری حنفی که اکنون مشروعیت خود را در پیوند با آنها می‌جست، در برابر رقیبان مذهبی ایستاد. نیشابوری، اشاعره را لعن کرد و با مبرا کردن خود از اعتزال، شافعیان و حنبلیان را مذمت کرد. او نحله‌های جهان اسلام را به صفحه‌ی شطرنجی تشبیه کرد که کلام اشعری چون شتری بغل - دورگه - و بی‌اصل و نسب در آن خودنمایی می‌کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۴۳/۱۰). اسفراینی که در هنگام شورش راشد و مسترشد با پشت کردن به مسعود با آنها همراهی کرده و اکنون بعد از قتل آنها در کنار مقتفی قرار گرفته بود، به دستور مسعود از بغداد اخراج شد و شفاعت مدرسان نظامیه چون شیخ ابوالقاسم، ابن‌بزار، دمشقی و ابوالنجیب در حق او پذیرفته نشد (همان: ۳۴۴-۳۴۵؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۲۶/۳۶). در چنین اوضاعی، علمایی از پاکسازی سیاسی به دور ماندند که از مخالفت با سلطان، اظهار مذهب و ایجاد فتنه پرهیز کردند.

ابونصر هسنجانی، اصول ضد اشعری‌گری را که مبانی عقلی داشت، به اطلاع عموم رساند (رازی، ۱۳۵۸: ۱۳۸-۴۴) و مسعود و امیرانش، بزرگان شافعی و از جمله خاندان خجندی اصفهان را به انواع شکنجه و تبعید گرفتار کردند، پس عراق و ایران و حتی شام به مدت دو سال برای شافعیان و اشعریان ناامن شد. این امر نقش مهمی در تضعیف موقعیت سیاسی و اقتصادی نظامیه و مدرسان آن داشت، حتی موجب شد جماعتی برای کسب مقام یا از ترس ارباب قدرت - و نه از بیم خدا - به مذهب حنفی گرایش یابند (بن‌داری، ۱۳۵۶:

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۷۳

۲۳۰؛ رازی، ۱۳۵۸: ۱۴۲). بعد از آن هیچ اشعری جرئت ابراز عقاید نیافت و فضای مذهبی بغداد را به نفع حنبلیان - دشمن دیرینه‌ی اشعریان - تغییر داد.

کم‌اهمیت شدن نقش نظامیه، سلاطین و امیران سلجوقی را برای کسب حمایت‌های ایدئولوژیکی به سوی حنفیان سوق داد. از این رو، جریان مدرسه‌سازی به نفع علمای حنفی و به دست سلطان طغرل دوم، ارسال و مادرش و امرایی چون ایلدگز، اقبال، گردبازو، خمارتگین و ابوسعید مستوفی البته در قلمرو ایران سرعت گرفت (رک. جدول زیر). این وضعیت، برخی عالمان نظامیه‌ی بغداد را که هنوز خود را وامدار سلجوقیان می‌دانستند، از حمایت سیاسی و مالی سلجوقیان محروم کرد (همان، ۴۵۰-۴۵۱)، چرا که اکنون نه تنها تداوم مشروعیت سلجوقیان به وجود علمای حنفی چون صاعدیان گره خورده بود، بلکه معضلات مالی حکومت، گستره‌ی حمایت از علمای نظامیه را کاهش داده بود، بنابراین با آنکه زمانی احمدغزالی مدرس نظامیه، با جلوس در تاجیه و خانه‌ی محمود هزاردینار دریافت کرده بود (ابن‌مستوفی، ۱۹۸۰: ۳۴/۱) اکنون تنگناهای مالی سلجوقیان موجب شد، در روز بازگشایی مدرسه، به خواست مادر سلطان ارسلان، ظرف‌های پذیرایی میان فقها تقسیم شود تا «کارکهای ائمه بدان ساخته» شود، چرا که فقیهی از فرط نیاز، غذا را با ظرف نقره‌ی آن در آستین نهاده بود (راوندی: ۳۰۰)، اما حمایت از حنفیان و دوری از شافعیان موجب شد، در قبال مخالفت خلفا از خطبه‌خوانی به نام سلاطین در بغداد، نه سلجوقیان و نه عالمان حامی آنها نتوانند کاری از پیش ببرند.

پرتال جامع علوم انسانی

جدول مدارس، پراکندگی جغرافیایی و بانیان آنها

نام مدرسه	مذهب	مکان	سازنده	منبع	نام مدرسه	مذهب	مکان	سازنده	منبع
مدرسه‌ی حنفی	حنفی	همدان	اقبال جاندار	زیده‌النصره، ۲۷۲	خاتون مستظهیره	حنبلی	بغداد	منبجی و موفق خادم (۵۲۲)	المنتظم، ۲۲۹ / ۱۰
مدرسه حنفی	حنفی	همدان	گردبازو	راحة الصدور، ۲۹۱ زیده‌التواریخ، ۱۸۶	کمالیه	شافعی	بغداد	ابن طلحه خزانه‌دار مقتفی (۵۳۵)	کامل، ۳۵ / ۲۰
مدرسه سربزه	حنفی	همدان	محل دفن ملک‌نشاء بن محمود	راحة الصدور، ۲۴۴	باب‌الازج	شافعی	بغداد	ابوالحسن علی بن محمد دوینی (م. ۵۴۹) (ابن الایری)	کامل، ۲۰ / ۲۹۰؛ المنتظم، ۱۵ / ۳۵۵؛ معجم ۲ / ۴۷۰
مدرسه حنفی	حنفی	همدان	ایلدگز	راحة الصدور، ۳۰۱		شافعی	بغداد	نورالدین محمود بن زنگی (۵۶۸)	کامل، ۵۰ / ۲۲
مدرسه حنفی	حنفی	همدان	مادر سلطان ارسلان	راحة الصدور، ۳۰۰	باب‌الازج	حنبلی	بغداد	ابوسعبد المخرمی (۵۱۳)	المنتظم، ۱۰ / ۱۶۵-۶؛ یه والنهایه، ۱۲ / ۱۸۵، تاریخ اسلام، ۳۹ / ۸۹
مدرسه حنفی	حنفی	همدان	سلطان طغرل دوم	راحة الصدور، ۲۰۹	بدریه	حنبلی	بغداد	ابوالحسن بن الابرادی (۵۳۱)	المنتظم، ۱۰ / ۳۰۱
مدرسه حنفی	حنفی	همدان	سلطان ارسلان	سلجوقنامه، ۸۲	باب‌الازج	حنبلی	بغداد	بهرام بن بهرام ابوشجاع البیع (م. ۵۱۹)	تاریخ کامل، ۱۷ / ۲۴۰

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۷۵

نام مدرسه	مذهب	مکان	سازنده	منبع	نام مدرسه	مذهب	مکان	سازنده	منبع
مدرسه حنفی	حنفی	مرو و نیشابور	محمد بن منصور نسوی (۴۹۴)	المنتظم، ۱۰/۵۱	مأموئیه	حنبلی	بغداد	ابن شمحل (۵۵۶)	المنتظم، ۱۰/۴۵۲
مدرسه حنفی	حنفی	مرو و بغداد	ابوسعبد مستوفی	المنتظم، ۱۰/۴۷؛ البدایه والنهایه، ۱۲/۱۶۱	باب البصر	حنبلی	بغداد	ابن هبیره (۵۶۰)	تاریخ کامل، ۲۱/۲۱۴
مدرسه حنفی	حنفی	بغداد	خمارتگین تنشی (۵۱۶)	المنتظم، ۱۰/۱۹۰؛ معجم البلدان، ۲/۱۵	مدرسه حنبلی	حنبلی	بغداد	عبدالقادر بن ابوصالح حنبلی (۵۶۱)	تاریخ کامل، ۲۱/۲۱۹
رباط سوق مدرسه	صوفی	بغداد	_____ (۵۳۷)	المنتظم، ۱۰/۵۴۳	مدرسه حنبلی	حنبلی	بغداد	ابن جوزی مؤلف المنتظم (م. ۵۹۷)	تاریخ اسلام، ۴۲/۲۹۴
مدرسه صوفی	صوفی	بغداد	فخرالدوله بن حسن بن مطلب (م. ۵۷۸)	کامل، ۲۲/۲۶۱	باب الازج	حنبلی	بغداد	ابوحکیم نهروانی (م. ۵۵۶)	شذرات الذهب، ۶/۲۹۴.
مدرسه مأموئیه	صوفی	بغداد	فخرالدوله بن مطلب (م. ۵۷۰)	المنتظم، ۱۰/۵۱۰	※ خانه ابی نصر بن جهیر وزیر مقتفی	حنبلی	بغداد	خلیفه مستضیء (۵۷۰)	المنتظم، ۱۰/۳۹۸
مدرسه تاجیه	شیعی	بغداد	ابن داربست	زبده النصره، ۳۵۷-۹	※ مدرسه میمونه	حنبلی	بغداد	محل تدریس ابن جوزی	المنتظم، ۱۰/۵۱۹
مدرسه حنبلی	حنبلی	بصره	باتکین رومی	زرکلی، ۱۹۸۹؛ ۴۰/۲	※ احتمال دارد این دو مورد، در واقع یک مدرسه باشند				

۲. تأثیر عملکرد خلفای عباسی بر رکود نظامیه‌ها

پس از اقدام مسعود در تضعیف مدرسان نظامیه، سرعت راه‌اندازی مدارس نه تنها در همدان - پایتخت جدید سلجوقیان که اکنون حفظ آن با تحدید گستره‌ی قلمرو سلجوقی اهمیت بیشتری یافته بود - بلکه در بغداد مقرّ خلفای عباسی نیز البته با رویکردی متفاوت با گرایش به حنبلیان افزایش یافت. به واقع این دو شهر، به منظور مشروعیت‌بخشی نقطه‌ی هدف خلیفه و سلطان بودند.

گرچه یکی از دلایل وقوع جنبش حنفی‌گری به دست مسعود، برهم خوردن نقش نظامیه‌ی بغداد در تأیید حکومت سلجوقیان بود، اما هنوز عالمانی در خدمت مقاصد سلجوقیان و وام‌دار آنها بودند و حضور آنها موقعیت خلفا را به خطر می‌انداخت، بنابراین خلفا بر آن شدند برای کاهش نفوذ سلاطین در عراق، عالمان حامی سلجوقیان را کنار بزنند، و یا به نفع خود مصادره کنند و به این منظور به سه شیوه متوسل شدند که شرح آن در ادامه می‌آید.

۱. دخالت خلفا در عزل و نصب مدرسان نظامیه

در زمان حیات خواجه، مدرسان نظامیه‌ی از فیلتر معیارهای او گذر می‌کردند، اما پس از او، معید، صاحب و حتی مدرس نظامیه با دریافت مجوز از خلیفه و سلطان اشتغال می‌یافت (Makdisi, 16-17). به مرور خلفا، عزل و نصب مدرسان را در حیطه‌ی اختیارات خود قرار دادند. یوسف دمشقی به سال ۵۴۵ق از تدریس برکنار شد، چرا که به اذن سلطان و بدون مجوز خلیفه برای تدریس آمده بود و ابوالنجیب هم صرفاً زمانی درخواست مسعود را برای تدریس پذیرفت که خلیفه مجوز آن را داد (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۲۲۸/۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۵۲/۱۱).

پس از مرگ مسعود و جدایی عراق عرب، مقتفی برای نفوذ کامل بر نظامیه ابتکار عمل را به دست گرفت. او بلافاصله شیخ ابوالنجیب - از حامیان مسعود - را دستگیر و خلع لباس و محبوس کرد. بدیع صوفی نیز او را رافضی خواند (ذهبی: ۳۶/۳۷). خلیفه مستضیء

| تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۷۷

به سال ۵۶۹ق با استقلال رای، ابن‌الشاشی را از تدریس در نظامیه منع کرد و ابوالخیر قزوینی را به تدریس گماشت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۵۱۵/۱۰). از این پس تا پایان حکومت سلجوقیان، با تصفیه‌ی مخالفان، دیگر کمتر گزارشی از عالمان مخالف در نظامیه‌ی بغداد دیده می‌شود. گویی همگی در خدمت خلیفه و سیاست‌های او قرار گرفته بودند؛ چنانچه یوسف دمشقی از حامیان پیشین مسعود توانست از خلیفه مجوز تدریس در نظامیه را دریافت کند (ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۲۴۵/۱۲). او با ازدواج با دختر قاضی القضاة هرچه بیشتر به خلیفه نزدیک شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۴۶۹-۴۷۰) و به ریاست اصحاب شافعی بغداد نیز رسید و حتی برای او دو مدرسه در باب‌الازج و رحبه جامع ساخته شد (یاقوت، ۱۹۹۵: ۴۷۰/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۳۳۳/۱۱). رضی‌الدین قزوینی از دیگر مدرسان نظامیه بود که در خدمت خلفا قرار گرفت و به سال ۵۷۵ق برای گرفتن بیعت برای خلیفه ناصر به موصل رفت (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۴۶۰/۱۱). مجدالدین بن ربیع دیگر همتای او به رسالت از جانب ناصر به غزنه رفت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱۲-۳۰۱، ۸/۱). نجم‌الدین بادرایی، مدرس مدرسه‌ی امام ناصر نیز با مجوز او در نظامیه اشتغال یافت (ذهبی، ۱۹۳۳: ۴۶/۴۶). احمدبن نظام‌الملک، وزیر معزول و متولی نظامیه که به سال ۵۴۱ق در این مدرسه تدریس کرده بود، با مرگ مسعود و با ازدواج با دختر قاضی القضاة زینبی هر چه بیشتر در خدمت دستگاه خلافت قرار گرفت (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۵۹/۱۰).

از شاخص‌ترین مدرسان نظامیه که با پیوستن به خلیفه و پشت کردن به سلجوقیان حتی در پی کسب استقلال برآمدند، خاندان خجندی بودند. خجندیان که به اراده‌ی نظام‌الملک از ماوراءالنهر به اصفهان آمده بودند تا ریاست شهر و اداره نظامیه‌ی اصفهان را به دست بگیرند، به مرور به مداخله در امور سیاسی پرداختند. همراهی محمدبن عبداللطیف با بوزابه‌ی شورشی در دوره‌ی مسعود، موجب شد امیران حنفی، خجندیان را آزار دهند و تبعید کنند و موقعیتشان در مقابل صاعدیان - رقیبان حنفی مذهبشان که مقام قضا را بر عهده داشتند- متزلزل شد، بنابراین با خلیفه ارتباط برقرار کردند (ذهبی: ۳۰۹/۴۰). عبداللطیف که از شاعران، دانشمندان و واعظان مشهور بود به بغداد رفت و خلیفه او را از

نعمت برخوردار کرد و نظارت بر نظامیه و احوال فقها را به او سپرد. فرزندش، محمد نیز به منصب تدریس در نظامیه دست یافت. عبدالطیف مانند وزیران عمل می‌کرد و سلاطین به رأی او بودند (ابن‌العماد، ۱۹۸۶: ۷۱/۶-۲۷۰) و صدها هزار جنگجوی اصفهانی آماده‌ی جان‌فشانی در راه او بودند. او در کشاکش قدرت میان ایلدگزیان و سلاطین، به نفع سلجوقیان وارد عمل شد، پس ایلدگزیان، او را در بند کردند (قزوینی، ۱۳۶۶: ۸۴، ۲۱۸) و او به صورت مشکوکی درگذشت. گرچه برخی اطرافیان طغرل سوم آخرین سلطان سلجوقی، او را تحریک می‌کردند که برای تثبیت قدرت در کنار ریاست، قضاوت اصفهان را نیز به خجندیان واگذار کند تا با حذف صاعدیان حنفی مذهب، در امور سیاسی وحدت برقرار شود، محمود بن ثقه طغرایی به این دلیل مانع شد که سلاطین سلف، اصفهان را با شمشیر از اشعریان گرفتند و نباید «برایگان در دست ایشان نهد». (راوندی، ۱۳۶۳: ۴۲۱). محمد فرزند عبداللطیف، در اختلاف میان طغرل و ایلدگزیان، جانب طغرل را گرفت، اما با مرگ قزل‌ارسلان و قدرت‌گیری دوباره‌ی طغرل، روابط آنها - با استقلال طلبی محمد- تیره شد و محمد به بغداد رفت و پس از قتل طغرل به دست تکش با یاری وزیر، خلیفه اصفهان را فتح کرد (ابن‌اثیر: ۱۲/۱۲۴).

از دیگر اقدامات خلیفه برای کنترل شافعیان، تغییر مدارس آنها بنا بر مصالح حکومت بود، چنانچه مدرسه شط را از انحصار شافعیان خارج و به حنفیان واگذار کرد و در سال ۵۶۶ق به فرقه‌ای دیگر واگذار کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۵۰۱/۱۰). این اقدامات در جهت کنترل مذهبی بغداد و برقراری تعادل میان گروه‌های مذهبی و برقراری نظم بود.

۲. تحدید اقتصادی مدرسان و فقهای نظامیه

از دیگر شیوه‌های خلفا برای کنترل نظامیه‌ی بغداد، ایجاد تنگناهای اقتصادی برای مدرسان و فقیهان نظامیه بود. فقهای مدرسه که به تدریج حمایت‌های مالی سلجوقیان را از دست داده و در تنگنای مالی بودند؛ گاه آشوب‌هایی را رقم می‌زدند. هنگامی که پس از مرگ مسعود به سال ۵۴۷ق، خلیفه به مصادره‌ی اموال یعقوب کاتب اقدام کرد که وارثی نداشت،

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۷۹

فقهای نظامیه دست به شورش زدند و شیخ ابوالنجیب از جمله مدرسان، برای اعلام مخالفت با خلیفه و اظهار وفاداری به سلجوقیان با حمایت مسعود بلال - شحنة بغداد - به نظامیه رفت و بدون اجازه‌ی خلیفه به تدریس به زبان عجمی پرداخت (همان: ۳۹۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۱۷۵/۱۱؛ ابن‌کثیر، ۱۹۸۶: ۱/۱۲-۲۳۰). فشار مالی بر فقها به سال ۵۵۶ق موجب شد که ابن‌هبیره وزیرمقتفی، هنگام عبور از مدرسه‌ی شافعی کمالیه با شورش فقها که در فشار مالی بودند، مواجه شود. وزیر با آگاهی از این مطلب مانع مجازات آنها شد و به هر یک دیناری داد و اوضاع را آرام کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ۲۶۵/۱۱).

جدایی عراق عرب اوضاع بغداد را به نفع حنبلیان تغییر داد و موجب شد خلیفه با جلب توجه آنها، پایگاه قدرت خود را مستحکم کند. او در سال ۵۵۰ق، وعاظ را از سخنرانی برحذر و منبع درآمد آنها را مختل کرد (ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۴۰۹)، اما وقتی که محمد دوم سلجوقی به دلیل امتناع خلیفه از خطبه‌خوانی، برای فتح بغداد عازم شد، خلیفه با تغییر عقیده به ایشان اجازه‌ی وعظ داد (همان: ۱۰/۴۱۹). قطعاً مجوز خلیفه برای کسانی صادر شد که نه تنها با سیاست‌های فعلی او مخالفتی نداشتند، بلکه برای مقابله با سلطان با او هم‌رأی شده بودند.

عباسیان با وجود دستیابی به رونق اقتصادی، همچنان مدرسان مورد ظن را تحت فشار مالی قرار می‌دادند. مقتفی حتی مدرسان فقه حنفی را که در جبهه‌ی مدرسان نظامیه و حامی سلجوقیان بودند، تحت فشارهای مالی قرار داد. فقیه یزدی مدرس دو مدرسه‌ی ابوحنیفه و سلطان محمود، که برضد خلیفه به سلطان محمد که برای فتح بغداد آمده بود، نامه‌ای نوشت، دستگیر و محبوس شد، او که احتیاج و فقر را عامل این نامه‌نگاری ذکر کرد به زودی آزاد شد، اما مجوز تدریس او باطل شد (همان، ۱۰/۴۲۳). ابوالحسن غزنوی از دیگر علمای بغداد و مورد توجه سلطان مسعود بود که از پاکسازی خلیفه به دور نماند. خاتون همسر مستظهر، برای او در باب‌الازج رباطی بنا کرده بود و او از تمکن مالی بالایی برخوردار بود (همان، ۱۰/۳۷۳)، بعد از مسعود، خلیفه او را به مذلت افکند و روستایی را که خاتون (همان، ۱۰/۱۷-۴۱۵؛ ابن‌کثیر، ۱۹۸۶: ۱۲/۲۳۴) وقف او کرده بود، مصادره و

خودش را دستگیر کرد. پس از رهایی از وعظ منع شد، چنان که در فقر و تنگدستی زندگی را به سر برد (همان، ۱۲/۲۳۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۲۱۶).

شیوهی دیگر خلفا برای کنترل نظامیهی و دستیابی به حمایت همه جانبهی علمای آن، ورود عاملان خلیفه به این مدرسه بود. هنگامی که به سال ۵۵۹ق ابن البراج ناظر وقف و ابن الرمیلی مشرف نظامیه، با یوسف دمشقی که اکنون مهرهی خلیفه شده بود، اختلاف مالی یافتند، به فریب نامه‌ای از دمشقی به ایلدگز- دشمن خلیفه - نوشتند و او را دوست خود خطاب کردند، اما ابن هبیره وزیر مقتفی، با حمایت از عامل خود از دمشقی رفع اتهام و آن دو را مجازات و اخراج کرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۷۰-۴۶۹). أحمد بادرائی از فقهای نظامیه و از شاگردان یوسف دمشقی نیز با حضور در نظامیه، بعضی امور آن را در اختیار و کنترل ابن هبیره وزیر قرار داد (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۱/۵۵).

۳. طرد شافعیان و تضعیف هر چه بیشتر نظامیه با برتری یافتن حنبلیان

در دورهی سلجوقی در عراق عرب، مهم‌ترین مجادلات کلامی میان اشعریان و حنبلیان بود که منازعات سیاسی و مذهبی را در پی داشت. پس از تصرف بغداد، حمایت مقتفی از حنبلیان موجب تداوم اختلافات مذهبی شد. بنا به ادعای ابن جوزی، قدرت‌گیری حنبلیان و از جمله ساخت مسجدی به دست مستضی، غم بسیاری را در دل‌های دیگرمذاهب جاری کرد (۱۴۱۲: ۱۰/۵۴۴). حنبلیان در پی احیای قدرت به سال ۵۶۷ق محمد بن یحیی، فقیه شافعی را که به آن‌ها خصومت می‌ورزید، همراه با یارانش مسموم کردند (ابن العماد، ۱۹۸۶: ۶/۳۷۰؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۱۹۸). گزارش‌های دیگری در سال ۵۶۹ق از درگیری‌های کلامی میان این دو فرقه دیده می‌شود که خلیفه را ناگزیر کرد از مجالس وعظ ممانعت کند (همان: ۵۱۴)، اما مهم‌ترین شیوه‌های حنبلیان برای هژمونی اندیشه و مذهب خود در عراق، این بود که با مداخله‌ی کمتر در منازعات علنی و از طریق تأسیس مدارس در زمینه‌ی علمی رشد کنند و قدرت مذهبی خود را احیا کنند.

با توجه به جدول می‌توان دریافت که پس از جدایی عراق عرب، سرعت مدرسه‌سازی

به دست آنها نسبت به دیگر مذاهب پیشی گرفت. آنها توانستند بیش از هفت مدرسه‌ی حنبلی را در بغداد برپا کنند و حدوداً همین تعداد مدرسه نیز برای حنفیان در سرزمین سلجوقیان برپا شد و این به معنای تضعیف نظامیه بغداد و مدارس شافعی و از دست رفتن هر دو حامی آنها - سلاطین و خلفا - بود، به طوری که محمود زنگی برای حمایت از شافعیان که اکنون تحت فشار شدید حنبلیان قرار داشتند، با دریافت مجدد اقطاع پدرش از مستنجد، مدرسه‌ای را در بغداد برای آنها بنا کرد (این‌اثیر: ۳۹۵/۱۱). با مقایسه‌ی تعداد مدارس حنبلی با دیگر مدارس فعال در بغداد، متوجه توسعه‌ی نفوذ حنابله و برپایی یک نهضت مدرسه‌سازی به دست آنها می‌شویم، البته قطعاً حضور وزیری با قدرت مدیریت بالایی نظامی و دیوانی همچون ابن‌هبیره حنبلی که مقتفی را در تصرف شهرهای عراق یاری داده بود، در شکل‌گیری این جریان بسیار مؤثر بود.

بنا به روایتی خلیفه ناصر چه بسا برای حذف نظامیه، مدرسه را به دلیل ارتکاب طلبه‌ی آن به امور نامشروع، به اصطبل ستوران تبدیل کرد، اما با ادعای دیدن خوابی نمادین از پیامبر(ص) دوباره نظامیه را برقرار کرد و کتابخانه‌ای با کتب نفیس در آنجا بنا کرد (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۱۶۲-۳). نظامیه‌ی بغداد برای چرخش مالی از اموال وقفی بهره می‌برد. این اموال طبق نظر واقف در طول زمان حفظ می‌شد و این همان پیش‌بینی خواجه برای تداوم حیات نظامیه بود؛ چنانچه از تداوم ادارات قدیم - دوره‌ی محمودغزنوی و سنجر- در دوره‌ی جلال‌الدین خوارزمشاه یاد شده است (نسوی، ۱۳۶۵: ۲۶۳) اما خلیفه ناصر با اختصاص درآمدهای اوقاف نظامیه‌ی به نفع کتابخانه‌ی خود، در امور مالی نظامیه مداخله کرد. حقوق خازن کتابخانه، طبق نظر خواجه، ماهانه ده دینار بود، اما اکنون به خازن بیش از سه دینار نمی‌رسید. وزیر خلیفه که ابتدا برای خازن کتابخانه‌ی جدید، ماهانه پنج دینار قرار داده بود، دستور داد هفت دینار از حقوق خازن قدیم که از اوقاف نظامیه باقی می‌ماند، به او بدهند تا زیرکانه ضمن کنترل آنجا و تأمین مالی کتابخانه‌ی جدید، از شرط واقف هم بیرون نرفته باشد (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۳۳۴).

۴. تضعیف هرچه بیشتر نظامیه با مهاجرت مدرسان به سوی قلمروهای جدید پیدایش ناامنی‌های مالی و جانی در قلمرو سلجوقیان و عراق عرب حرکت مدرسان نظامیه به سوی سرزمین‌های غرب را موجب شد. این امر عامل دیگری بود که نظامیه‌ها را از حضور مدرسان برجسته محروم کرد و زمینه‌های افول نظامیه‌ی بغداد را فراهم کرد. تصرف شام و مصر به دست امیران سلجوقی و بنیانگذاری مدارس جدید برای شافعیان، جذب دانش‌آموختگان نظامیه را در پی داشت.

حکومت‌های زنگیان و ایوبیان که از درون حکومت سلجوقیان جدا شده بودند، برای مشروعیت بخشی به حکومت خود با داشتن توان مالی حاصل از کسب غنایم، به تأسیس مدارس اقدام کردند. نورالدین محمود زنگی (م ۵۶۹) از اتابکان شام، همچون خواجه - به رغم آنکه خود حنفی بود - مدارس بسیاری را برای شافعیان تأسیس کرد (ابن خلکان، ۱۳۹۷: ۱۸۷/۵) و علما را از اقصی نقاط فراخواند و در شام سکونت داد و برای آنها مستمری تعیین کرد (کردعلی، ۱۴۰۳: ۳۵/۵-۳۴). محمود، مسجدالسراجین را در حلب به مسکن و مدرسه فقها تبدیل کرد که پربارترین دانشگاه و دارای بیشترین دانشجو بود (طباخ، ۱۴۰۸: ۶۳/۲). خاتون‌ها و دولتمردان نیز به تقلید از محمود به مدرسه‌سازی پرداختند و برای آن، موقوفاتی قرار دادند (ابن جبیر، بی تا: ۲۴۸). محمود اموال بسیاری را که از طریق فتوحات در مسیرهای مهم تجاری شام به دست آورده بود، با اخذ فتوا از علما و جلب نظر آنها هزینه می‌کرد (مکناسی، ۲۰۰۳: ۲۴۰). کمال‌الدین شهرزوری (م ۵۷۲) از جمله عالمانی بود که از بغداد به شام عزیمت کرد و در نظامیه‌ی موصل به تدریس پرداخت و توانست بر اتابک زنگی مستولی شود و امور را به دست بگیرد. او به چنان درآمدی دست یافت که در بعضی نامه‌ها، ۱۰ هزار دینار به فقها، ادبا و شعرای بغداد هدیه می‌کرد (ذهبی، ۱۹۹۳: ۲۵۱/۴۱) که این امر از تنگناهای مالی آنها ناشی می‌شد. عمادالدین کاتب اصفهانی، مدرس نظامیه و سرآمد در فقه و فنون ادب و شعر نیز به محمود پیوست و در مدارس نوریه و عمادیه به تدریس پرداخت (ابن العماد، ۱۹۸۶: ۱۴۷/۵۳-۱۴۵؛ ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۳۰/۱۳). شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر، مدرس نظامیه نیز به سال ۵۵۸ق برای مدتی به

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۸۳

دمشق رفت (یاقوت، ۱۹۹۵: ۲۹۰/۳-۲۸۹). محمد فرزند احمد وزیر از نوادگان نظام‌الملک و از مدرسان نظامیه نیز که در سال ۵۵۷ق از منصب نظارت اوقاف برکنار و مدتی دربند شد، به شام عزیمت و محمود او را تکریم کرد و به تدریس در مدرسه غزالیه پرداخت (ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۰۶/۳۹). ابن‌هبل طبیب نیز که بعد از تحصیل در نظامیه‌ی بغداد به طب روی آورده بود، به شام و بعد به سرزمین سلجوقیان روم رفت (همان: ۳۷۸/۴۳-۳۷۷). یحیی پسر عبدالملک کیهراسی، ابو عبدالله اربلی، امام ابوالقاسم واسطی و ابومحمد قیسرانی نیز از نظامیه بغداد عازم دمشق شدند (همان: ۲۲۵/۴۴؛ ۳۳۵/۴۰؛ ۱۱۶/۴۲؛ یاقوت، ۱۹۹۵: ۳۵۷/۴).

صلاح‌الدین ایوبی نیز با برجیده شدن خلافت فاطمی در سال ۵۶۷ق و بعد از دو قرن، برای تثبیت پایگاه سیاسی خود و کسب مشروعیت، دروس شیعه را در الازهر تعطیل کرد و آن را به مرکز تدریس عقاید اهل سنت تبدیل و خانقاه سعیدالسعداء را برای جذب صوفیه پایه‌گذاری کرد (ابن‌ایاس، ۱۳۹۵: ۲۴۳/۱). این سیاست را جانشینانش نیز ادامه دادند (مقریزی، ۱۴۱۸: ۵۱/۴). او و خاندانش که بر مذهب شافعی و از غلات اشعری بودند، غالب این مدارس را برای شافعیان ساختند و با دادن عطایا کوشیدند علاوه بر مدرسان نظامیه، حتی مدرسان الازهر را جذب مدارس خود کنند (ابن‌واصل، ۱۹۷۲: ۲۱۱/۴؛ خفاجی، ۱۴۰۸: ۱۸۴/۱-۱۸۵). صلاح‌الدین بیش از ۶۰۰ نفر فقیه را به مدارس خود جذب و حقوقی متجاوز از دویست هزار دینار و گاهی سیصد هزار دینار همراه با اقطاع برای آنها تعیین کرد (کردعلی، ۱۴۰۳: ۵/۵-۳۴). او به جز حنبلیان - که با آنها به شدت منازعه داشتند- (همان، ۸۵)، مدارس هم برای حنفیان و مالکیان بنا نهاد (غنیمه، ۱۳۷۲: ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۳). مقریزی مدارس قاهره را ۱۸ و مدارس فسطاط و قاهره را حدود ۲۵ مدرسه می‌داند (مقریزی، ۱۴۱۸: ۱۹۳/۴-۲۱۶).

نداشتن تأمین مالی و گاه جانی عالمان نظامیه و از طرفی حمایت جدی ایوبیان از علما، بسیاری چون قطب‌الدین نصابوری و ابن‌عصرون را به سرزمین‌های جدید روانه کرد (ابن‌کنیر، ۱۹۸۶: ۳۳۳/۱۲). بنا بر گزارش عمری در سال ۵۸۵ق، با مهاجرت علما به

سوی سرزمین‌های دیگر، عالم اندیشمندی در شهر بغداد نمانده بود که شخصیت علمی چشمگیری باشد و بتوان برای حل مشکلات علمی به او دل بست. بسیاری از علما برای کسب علم به موصل نزد کمال بن یونس - فیلسوف در ریاضیات، حکمت، عالم به اصول موسیقی و ادب و البته متهم به علوم عقلی - می‌رفتند که در گذشته از شمار عالمان نظامیه بغداد بود (عمری، بی‌تا: ۱۳۸/۹). شهاب‌الدین سهرودی از دیگر علمایی بود که به شام رفت. گرچه به دلیل گرایش به فلسفه به خواست صلاح‌الدین به مرگ محکوم شد (کردعلی، ۱۴۰۳: ۳۷/۴).

صلاح‌الدین، تاج‌المدارس را بنا کرد که از بزرگترین مدارس دنیا بود، و نجم‌الدین خوشنانی را برای تدریس آن برگزید. او حقوق قابل توجهی معادل ماهانه ۴۰ دینار - که هر دینار معادل ۱/۳ و ۱۳ درهم بود - و ۶۰ رطل نان و دو سهم آب نیل و ماهانه ۱۰ دینار برای نظارت بر اوقاف مدرسه برای خوشنانی قرار داد. قاضی ابوعلی عسقلانی نیز که در دولت صلاحی، صاحب دیوان انشاء بود، بیش از ۵۰ هزار دینار درآمد داشت (ذهبی، ۱۹۹۳: ۲/۲۴۵)! صلاح‌الدین جهت دور کردن توجه مردم از اسماعیلیان (ابن‌عبدالظاهر، ۱۴۱۷: ۵۵) با جذب ۳۰۰ صوفی، برای آنها نان و گوشت روزانه و ۴۰ درهم برای هزینه‌ی ماهانه‌ی لباس قرار داد (مقریزی، ۱۴۱۸: ۴/۲۸۲). مقایسه‌ی این درآمدها با حقوق مدرسان و علمای نظامیه‌ی بغداد گویای اطلاعات جالبی است، برای مثال. در حالی که ابوبکر بن سمعانی فقط برای یک جلسه وعظ در نظامیه به سال ۵۱۰ق، هزار دینار دریافت کرده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۱۳۵)، یزدی در سال ۵۵۵ق فقط با پرداخت ۱۰ دینار مجوز تدریس را در جامع سلطانی به دست می‌آورد. طرفه آنکه در سال ۵۷۰ق، با این ادعای خلیفه که عده‌ای نامه نوشته و برای تدریس حاضر به دریافت ۳ دینار شده‌اند، از کار برکنار می‌شود. بنابراین یزدی ناگزیر برای امرار معاش تدریس را می‌پذیرد (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۴۷۰)، او مجدداً عزل می‌شود و سپس به سال ۵۶۵ق برای تدریس در مشهد ابوحنیفه انتخاب می‌شود (همان، ۱۰/۴۹۳)، بنابراین می‌توان پذیرفت، توجه مالی صلاح‌الدین عامل مهمی در جذب عالمان بود.

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۸۵

ابوالعباس خضر بن نصر (۵۶۷م) از محصلان نظامیه‌ی بغداد بود که مدرسه‌ای برای تدریس او در اربل ساخته شد (ابن خلکان، ۱۳۹۷: ۲/۲۳۷؛ ذهبی، ۱۹۹۳: ۱۲/۲۸۷). ابن شداد نیز که پس از تحصیلات عالی علوم دینی در نظامیه‌ی بغداد به مرتبه‌ی معیدی رسید، با تشویق صلاح‌الدین که نوشته‌های او را تحسین کرده بود، با مقام قاضی لشکر به او پیوست (ابن العماد، ۱۹۸۶: ۷/۲۷۶). ابوالبرکات موصلی (م ۵۷۴ق) معید نظامیه بغداد نیز در موصل به تدریس پرداخت (اسنوی، ۱۹۷۰: ۲/۱۱۰). ابوالمظفر محمد بن علوان (ذهبی، ۱۹۹۳: ۴۴/۶۱-۲۶۰؛ ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۱۳/۸۲) و شهاب‌الدین طوسی نیز بعد از تحصیل در نظامیه‌ی بغداد، عازم مصر شد (ابن العماد، ۱۹۸۶: ۶/۵-۵۳۴). فرزندان یوسف دمشقی، مدرس نظامیه نیز که روزگارش در خدمت خلفا می‌گذشت، اقامت در مصر را برگزیدند. عمر که زمانی در مدرسه‌ی اسانده‌ی بغداد تدریس می‌کرد و علی که در مصر به مقام قاضی‌القضاتی رسید، تا پایان عمر در مصر ماندند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۰/۱۳۲، ۲۰۷/۱۹). گرچه گاه برخی علمای مهاجر به موطن خویش بازمی‌گشتند، اما این عزیمت دوامی نداشت؛ چنانچه وقتی ضیاء‌الدین برادرزاده‌ی قاضی شهرزوری که صلاح‌الدین از او دل خوشی نداشت، برای کسب مقام به نزد خلیفه ناصر رفت و به مقام قاضی‌القضاتی، نظارت بر مدارس و اوقاف و حکم بر مذاهب اربعه رسید، اما به زودی از خلیفه ترسید و به سوی شام رفت (ذهبی، ۱۹۳۳: ۱/۴۲۹۲).

یکی از علل خصومت صلاح‌الدین با خلیفه ناصر و تلاش برای جذب عالمان، علاوه بر رقابت سیاسی، عدم همراهی خلیفه در جنگهای صلیبی بود؛ خلیفه ناصر به سال ۵۸۵ق به درخواست مالی صلاح‌الدین برای مقابله با حمله‌ی سپاه آلمان به عکا چندان توجه نکرد (ابن شداد، ۱۹۹۴: ۱۸۳) و شهر تسخیر شد، بنابراین صلاح‌الدین که روزی با تسخیر مصر و خواندن خطبه به نام مستضی، خلیفه عباسی، گویی به آرزویش رسیده بود (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۱۰/۵۰۵) بر آن شد برای کنار زدن خلیفه بغداد را تسخیر کند (ابن واصل، ۱۳۶۹: ۱۸۵). او به این هدف نرسید، اما علاوه بر مدرسان و فقها، همواره با احسان خود جمع کثیری از اعیان بغداد و دولتمردان را گرد هم آورد؛ حتی اطرافیان مغضوب و مطرود حنبلی

مذهب خلیفه را با وجود مخالفت با حنبلیان جذب کرد. برخی از اعضای باقیمانده‌ی خاندان رئیس‌الرؤسا که در دربار عباسی مناصب دیوانی و خاندان ابن‌جهیرکه مقام وزارت خلفا داشتند، خاندان ابن‌عطار وزیر مقتول، ابن‌طلحه کاتب و جمال‌الدین عبداللطیف - فرزند شیخ ابوالنجیب - مدرس نظامیه که خلیفه اموال او را مصادره و خودش را برکنار کرده بود- از آن جمله‌اند (عمری، بی‌تا: ۱۳۹/۹).

نتیجه‌گیری

در دوره‌ی سلجوقی، مذهب یکی از ارکان اصلی در تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی خلفا و سلاطین بود که با هزینه امکانات مادی و معنوی دنیای اسلام، سرانجام موجب تضعیف آن گردید. یکی از اهداف خواجه از تأسیس نظامیه‌ی بغداد، پشت‌گرم کردن حکومت به یک پایگاه ایدئولوژی و مذهبی بود، اما برجسته‌کردن مذهب شافعی و کلام اشعری و به حاشیه‌راندن دیگر مذاهب، پیامدهای تلخی چون افزایش منازعات مذهبی، غفلت عالمان از تفسیر جهان و اشتغال به تکرار بی‌حاصل علوم نقلی داشت.

وظیفه و مستمری چشمگیر مدرسان نظامیه همراه با موقعیت تأثیرگذار سیاسی و منزلت اجتماعی آنها سبب می‌شد مدرسان با پرداخت رشوه و حتی تغییر مذهب، کرسی تدریس را تصاحب کنند و یا با روی آوردن به مشاغل دیوانی در پی کسب منافع برآیند. اوج آثار سوء سیاسی، آنجا بود که اراده‌ی مقام وزارت در تأسیس نظامیه، دیگر کُنشگران عرصه‌ی قدرت (خلیفه، سلطان و امرای نظامی) را نیز به تکاپو افکند تا برای به حاشیه‌راندن نظامیه به تأسیس مدارس مشابه - مدارس حنفی در قلمرو ایران و مدارس حنبلی در قلمرو عراق عرب - اقدام کنند و برای کسب مشروعیت علمای این مدارس را جایگزین فقهای نظامیه کنند.

خلیفه با جدایی عراق عرب از پیکره‌ی قلمرو سلجوقیان، با مداخله در عزل و نصب مدرسان نظامیه و یا قطع و محدود کردن منابع مالی آنها کنترل نظامیه را به دست گرفت. او با تمایل و سپس برتری دادن به حنابله، آتش معرکه‌ی مذهبی میان آنها و شافعیان را

| تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۸۷

شعله‌ورتر کرد و این اقدام، در کنار دنیاطلبی و آلودگی عالمان دینی، موجب افزایش گرایش گروه‌های اجتماعی به تصوف و گشایش چندین مدرسه برای متصوفه در اواخر دوره‌ی سلجوقیان شد. برآیند اقدامات سلطان و خلیفه بر نظامیه‌ی بغداد، با از دست دادن حامیان سیاسی و تضعیف مالی آن، حرکت برخی از مدرسان این مدرسه به سوی سرزمین‌های جدید در غرب قلمرو سلجوقی بود. گرچه نظامیه بغداد تا سال‌ها به فعالیت خود ادامه داد، با کاهش طلاب و مدرسان، در پایان دوره‌ی سلجوقی از شکوه و عظمت آن کاسته شد.



منابع و مآخذ

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵/۱۹۶۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن جبیر، (بی تا)، *رحله ابن جبیر*، بیروت: دار صادر.
- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر و مصطفی عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون (۱۹۸۸)، *دیوان المبتدأ والخبر*، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دارالفکر.
- ابن خلکان، شمس الدین (۱۹۷۷)، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارالثقافه.
- ابن شداد (۱۹۹۴)، *النوادر السلطانیه یا سیره صلاح الدین*، تحقیق جمال الدین اشتیاق، القاهره، مکتبه الخارجی، القاهره.
- ابن العماد، عبدالحی (۱۹۸۶)، *شذرات الذهب*، تحقیق الأرنؤوط، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر.
- ابن فندق (بی تا)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، مقدمه عبدالوهاب قزوینی، تهران: کتابفروشی فروغی.
- ابن کثیر (۱۹۸۶)، *البدایه و النهایه*، بیروت: دارالفکر.
- ابن مستوفی، مبارک (۱۹۸۰)، *تاریخ ازیل*، محقق: سامی صقار، عراق: دارالرشید للنشر.
- ابن واصل جمال الدین (۱۳۶۹)، *مفرج الکروب ترجمه ی پرویز اتابکی*، تهران: علمی فرهنگی.
- اسنوی، عبدالرحیم (۱۹۷۰)، *طبقات الشافعیه*، جزء الاول، تحقیق عبدالله جبوری، بغداد: مطبعه الارشاد.
- بنداری اصفهانی (۱۳۵۶)، *زیده النصره و نخبه العصره*، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تتوی، قاضی احمد (۱۳۸۱)، *تاریخ الفی*، غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ج ۳.
- جوزجانی، منهاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- حسینی، صدرالدین (۱۳۸۰)، *زیده التواریخ*، ترجمه ی رمضان علی روح اللهی، تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- خطیب بغدادی (۱۴۱۷)، *تاریخ بغداد*، تصحیح عبدالقادر عطا مصطفی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خفاجی، عبدالمنعم (۱۴۰۸)، *الأزهر فی ألف عام*، بیروت: عالم الکتب بیروت.

تأثیر تقابل سلاطین سلجوقی و خلفای بغداد (با حمایت از تأسیس مدارس حنفی و ... | ۱۸۹

خواندمیر (۱۳۵۵)، *دستورالوزراء*، مصحح: سعید نفیسی، تهران: اقبال.
ذهبی، شمس‌الدین (۱۹۹۳)، *تاریخ اسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی.

قزوینی رازی (۱۳۵۸)، *النقض*، مصحح جلال‌الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۳)، *راحه الصدور آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات علمی.

سبکی، تاج‌الدین (بی‌تا)، *طبقات الشافعیه‌الکبری*، تحقیق محمد الحلو و محمود محمد الطناحی، قاهره: داراحیاء الکتب العربیه.

عمری، ابن فضل الله (بی‌تا)، *مسالك الابصار*، تحقیق احمد عبدالقادر شاذنی، ابوظبی: المجمع الثقافی.
غنیمه، عبدالرحیم (۱۳۷۲)، *تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی*، ترجمه‌ی نورالله کسائی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

طباخ، محمدراغب (۱۴۰۸)، *اعلام‌النبلاء بتاریخ حلب الشهباء*، حلب: دارالقلم العربی.
کسائی، نورالله (۱۳۶۳)، *مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
کردعلی، محمد (۱۴۰۳)، *خطط شام*، بیروت: مکتبه النوری.

قزوینی، زکریا (۱۳۶۶)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه‌ی عبدالرحمن شرف‌کندی، تهران: هزار.
ماوردی، علی بن محمد (۱۳۸۲)، *آیین حکمرانی*، ترجمه‌ی حسین صابری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

محمدبن منور (۱۳۷۶)، *اسرار التوحید*، مقدمه و تصحیح شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
مقدسی، ابو عبدالله (۱۴۱۱)، *احسن التقاسیم*، بیروت: داراحیاء التراث.
مقریزی احمدبن علی (۱۴۱۸)، *السلوک لمعرفة دول الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.

مناکسی، محمدبن عبدالوهاب (۲۰۰۳)، *رحله المناکسی*، محقق: محمد بوکبوط، بیروت: الموسسه العربیه للدراسات و النشر.

ناصر خسرو (بی‌تا)، *سفرنامه*، تهران: کتابفروشی محمودی.
نسفی، ابو حفص (۱۳۷۸)، *القند فی معرفه علماء سمرقند*، تصحیح یوسف الهادی، تهران: آیینه میراث.

نسوی، شهاب‌الدین (۱۳۶۵)، *سیرت جلال‌الدین*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، *سلجوقنامه*، تصحیح محمد رضائی، تهران: نشریه‌ی کلاله خاور.
هندوشاه نجوانی (۱۳۵۷)، *تجارب‌السلف*، تصحیح عباس اقبال و اهتمام توفیق سبحانی، تهران: کتابخانه طهوری.

یاقوت حموی (۱۹۲۸)، *ارشاد الاریب یا معجم‌الادبا*، جزء الخامس، تصحیح د.س. مرجلیوس، مصر: مطبعه الهندیه بالموسکی.

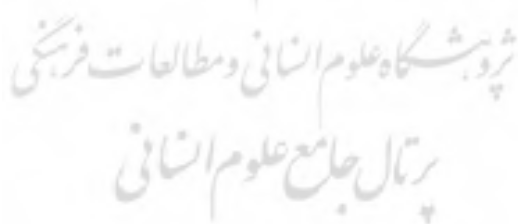
یاقوت حموی (۱۹۹۵)، *معجم‌البلدان*، بیروت: دارصادر، ط الثانية.

Makdisi, George (1973), *Islamic Civilisation, a colloquium published under the auspices of the Near Eastern History Group*, London: Oxford, University of Pennsylvania, 950-1150.

_____. *The Sunni Revival in Islamis Civilisation*, p.155.

Hutesma, Teisen (1924), *The Death of Nezam al mulk and its Sequences*, *Journal of Indian History*, Ser 3, Vol 2. Leiden, Brill

Redersen, Johannes (1960), *Masjdjid*, *Encyclopedea of Islam*. 2d ed.



List of sources with English handwriting

- Bondārī Isfahānī (1356), *Zobdat al-Naşra wa Noqbat al-‘Aşra*, Translated by Moḥammad Ḥosseīn Jalīlī, Tehrān: Bonīyād-e Farhang-e Iran.
- Ebn al-‘īmād, ‘Abd al-Ḥaī (1406/1986), *Şazarāt al-Zahab*, Research on Al-Arnāvvūt, Damascus - Beirut: Dār Ebn Kaḥfīr.
- Ebn al-‘Omranī, Moḥammad b. ‘Alī (1421/2001). *al-Inbā’ Fī Tarīk-e K̄olafā*, research by Qāsīm al-Sāmerāeī, Cairo: Dār al-Āfāq al-Arabīya.
- Ebn Aḥīr, İzz al-Dīn (1352). *Tarīk-e Kāmel*, Translated by ‘Abolqāsem Ḥālat, Tehrān: Mo‘aseseye Maṭbū‘ātī-ye ‘Elmī, 18-22.
- Ebn Aḥīr, İzz al-Dīn (1385 AH). *Al-Kamīl Fī al-Tarīk*, Beirut: Dārşār.
- Ebn Fondūq, *Tarīk-e Bayhaq*, edited by Aḥmad Bahmanyār, Introduction by ‘Abdolvaḥāb Qazvīnī, Tehrān: Ketāb Forūşīye Forūqī.
- Ebn jawzī, Abū al-Faraj (1412 AH). *Al-Montazam Fī Tarīk-e Omam va al-Molūk*, Researched by Moḥammad ‘Abdul Qadīr and Moşṭafā ‘Aṭā, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Elmīya.
- Ebn jobayr, Raḥla Ebn jobayr (Nd). Beirut: Dārşār.
- Ebn Kālakān, Şams al-Dīn, Wafīāt al-A‘yān, research by Ehsān ‘Abbās, Beirut: Dār al-Ṭīqāfa.
- Ebn Kāldūn (1408 AH / 1988 AD). *Dīwān al-Mobtada wa al-Kobar*, Researched by Kālīl Şāḥādah, Beirut: Dār al-Fīkr.
- Ebn Kaḥfīr (d. 1986/1407 AH). *al-Bīdāya wa al-Nahāya*, Vol.11, Beirut: Dār al-Fīkr.
- Ebn Mostūfī, Mobārak (1980), *Tarīk-e Irbīl*, Researcher: Samī Şaqār, Iraq: Dār al-Raşeed.
- Ebn Şaddād (1994). *Al-Nawadīr al-Solūṭanīya (Sīra Şalahaddīn)*, research by jamāl al-Dīn İştīāq, Cairo, Maktabata Kāreḥī.
- Ebn Waşl jamaluddīn Mafraḥ Al-Karrūb, Translated by Parvīz Atābakī(1369) Tehrān: ‘Elmī Farhangī
- Esnāwī, ‘Abdul Raḥīm (1390/1970 AD), *Ṭabaqāt al-Şāfe‘īya*, Vol.1, Researched by ‘bdolālī jābūrī, Baqdad: Maṭba‘ al-İrşād.
- Ġunaymah, Abd al-Raḥīm (1372), *History of major Islamic universities*, Translated by Noorūllāh Kasāeī, Tehrān: Tehran University Press.
- Ḥaḥī Kālifā (19 A. 82 AD / 1402 AH). *Kaşf al-Zonūn*, Beirut: Dār al-Fīkr.
- Hīndūşāh Naḳjīvānī (1357). *Tajārob al-Salaf*, Edited by ‘Abbās Iqbāl and Tawfīq Şobḥānī, Tehrān: Ketābkāne Ṭahūrī.
- Ḥosseīnī, Şadr al-Dīn (1380). *The best histories*, translated by Ramadan Ali Ruhollahi, Tehran: Shahsoon Baghdadi tribe publications.
- Jawzjānī, Menḥāj Serāj (1363). *Ṭabaqāt Naşerī*, Researched by ‘Abdul Ḥaī Ḥabībī, Tehrān: Donīyā-ye Ketāb.
- Joneīd Şīrāzī (1328). *Şad al-İzar Fī Ḥatt al-aowzār*, Edited by ‘Allameh Qazvīnī and ‘Abbās Iqbāl Āştīyānī, Tehrān: Čāpkāne Maḥles.
- Kāndmīr (1355), *Dastūr al-vozara*, Editor: Sa‘īd Nafīsī, Tehrān: Iqbāl.
- Kasāeī, Noorūllāh (1363). *Madāres-e Nezāmīye va Ta‘īrāt-e ‘Elmī va Eḥtemā‘ī-ye Ān*, Tehrān: Amīrkabīr.
- Khāfajī, ‘Abdol Mon‘īm (1408 AH). *Al-Azhar Fī ‘Alf‘ām*, Beirut: ‘ālam al-kotob Beirut.
- Khatīb Baghdadi (1417). *Zobdato al-Tawārīk*, Edited by ‘Abdul Qadīr Aṭa Moşṭafa, Beirut: Dār al-Kītab al-‘Elmīya.
- Kūrd ‘Alī, Moḥammad (1403). *Kīṭāṭ Şām*, Third editin, Beirut: Maktaba al-Nūrī.
- Manākīsī, Moḥammad B. ‘Abd al-Waḥḥāb (2003), *Rīḥla al-Manākīsī*, Researched

- By Moḥammad BūKabūt, Beirut: Mo‘asīsa al-Arabīya Līl-Drāsāt wa al-Našr.
 Maqdasī, Abū ‘Abdullāh (1987) Aḥsan al-Taqāsīm, Beirut: Dār al-Eḥyā al-Torāṭ.
 Maqrīzī Abu al-‘Abbās (1997). Solūk li-Ma‘rifa Dowīl al-Molūk, Researched by
 Moḥammad ‘Abdol Qadīr Aṭā, Beirut, Dār al-Kotob al-‘Ālimīya.
 Maqrīzī, Aḥmad b ‘Alī (1422 AH). Al-Ḳīṭaṭ wa al-Āṭār, Researcher Fo‘ād Ayman,
 London: Al-Forqān Lītorāṭ al-Eslamī.
 Māwirdī, ‘Alī b. Moḥammad (1382). Āyīn-e Ḥokmrānī, First edition Translated by
 Hosseīn Šāberī, Tehrān: ‘Elmī va Farhangī.
 Moḥammad b. Monawwar (1376). Asrār al-Tawḥīd, Introduction and correction by
 Šafī‘ī Kadkanī, Tehrān: Āgah.
 Mostūfī (1361) Tārīḳ-e Gozīde, by the efforts of Edward Brown, Tehrān: Donīyā-ye
 Ketāb.
 Nasafī, Abū Ḥafṣ (1378). Al-Qand Fī Ma‘rifa ‘Olamā’ Samarqand, Edited by Yūsef
 Al-Ḥadī, Tehrān: Āyīne-ye Mīrāṭ.
 Nasavī, Šāhābuddīn (1365). Sīrat-e jalālīddīn, Edited by Moḵtaba Mīnavī, Tehrān:
 ‘Elmī va Farhangī.
 Nāšīr Ḳosrow (Nd). Safarnāma, Tehrān: Ketābḳāne Maḥmūdī.
 Neyšābūrī, Ḳahīroddīn (1332). Saljūqnama, Edited by Moḥammad Ramezānī,
 Tehrān: Našriya Kalāleh Ḳāvar.
 ‘Omarī, Ebn Fazlullāh (Nd). Masālīk al-Abšār, researched by Aḥmad ‘Abdul Qadīr
 Šāzanī, Abū Dhabi: Cultural Complex.
 Qazvīnī Rāzī (1358). Al-Naqz, Edited by jalaluddīn Moḥaddeṭ, Tehrān: Anḵoman
 Āṭār Mellī.
 Qazvīnī, Zakarīyā (1987). Āṭār al-bīlād wa Aḳbār al-‘Ibād, Translated by ‘Abdol
 Rahmān Šaraf Kenndy, Tehrān: Hezār.
 Ravandī, Moḥammad b. ‘Alī (1363). Rāḥat al-Šodūr Āyah al-Sorūr, Edited by
 Moḥammad Iqbāl, Tehrān: Entesārāt-e ‘Elmī.
 Sobkī, Tājuddīn (Nd), Ṭabaqāt al-Šāfe‘īya al-Kobrā, researched by Moḥammad al-
 Ḥalw and Maḥmūd Moḥammad al-Ṭanāḥī, Cairo: Dār Eḥīya al-Kotob al-
 Arabīya.
 Ṭabāḳ, Moḥammad RāḠgīb (1408). I‘lām al-Nobalā’be Tarīḳ Ḥalab al-Šahbā’,
 Ḥalab: Dār al-Qalam al-Arabī.
 Tatawī, Qāzī Aḥmad (1381), Tarīḳ Alfī, Vol.3, Qolāmrezā Ṭabaṭabāeī Maḵd, Tehrān:
 Entesārāt-e E‘lmī Farhangī.
 Yāqūt Ḥamavī (1928), Mo‘jam al-Odabā’, Edited by D.S. Marjelius, Egypt:
 Maktaba al-Hīndīya Balmoskī.
 Yāqūt Ḥamavī (1995), Mo‘jam al-Boldān, Beirut: Dār Šāder.
 Zahabī, Šamsuddīn (1993 AD / 1413 AH), Tārīḳ-e Islam, vol. 26, Researched by
 ‘Omar ‘Abdul Salām Tadmarī, Beirut: Dār al-Kītab al-Arabī.